

## ابلیس و شیاطین

در مدارك اسلامي

دکتر رشید عیوضی

### الف - ابلیس و شیاطین در قرآن

بزرگترین نمایندهٔ شرّ در قرآن ابلیس است که نافرمانی او نسبت به آفریدگار خود و لعن خدا بر او و طرد شدن او از بهشت و آسمانها در ضمن آیات متعدد به شرح آمده است و همین عصیان و طرد است که هستهٔ اصلی مصدر شرّ را به وجود آورده و سپاه بیحدّ ارواح خبیثه را برای گمراه کردن آدمی و آسیب رساندن به او برانگیخته است .

ابلیس به هنگام رانده شدن از خدا درخواست که تا دامن قیامت قدرت و اجازهٔ فریب دادن و گمراه ساختن انسان به او عطا شود . این درخواست در مقابل طرد و نفرین ابدی و به پاداش عبادت‌های چندین‌هزار سالهٔ او مورد اجابت واقع گردید مگر دربارهٔ بندگان مخلص که ابلیس و یاران او را بر آنان دستی نخواهد بود . بدیهی است که ابلیس به تنهایی قادر به اضلال همهٔ آدمیان نبود از این رو فرزندان و یارانی برای خود به وجود آورد که لشکریان او محسوب می‌شوند و پیوسته برای اغرا و تحریص آدمیان به سرپیچی از او امر خدا و ارتکاب به گناه درکار خواهند

بود. هر يك از اعضای این نیروی عظیم شر<sup>۱</sup> «شیطان» نام دارد. ابلیس نام اختصاصی ابوالشیاطین است. اما شیطان اسم جنس است و به قول مفسران «نامی است از جن<sup>۲</sup> و انس هر ناپاک را». از این لحاظ اطلاق لفظ شیطان بر ابلیس نیز رواست. قرآن برای لفظ شیطان اهمیتی خاص قایل است: در آیاتی که از وسوسه ابلیس به آدم برای خوردن از شجره ممنوعه سخن رفته با آن که موسوس بلاخلاف ابلیس است ولی در این مورد نیز لفظ شیطان آمده است و این استعمال به طور واضح نماینده تخصیص امر اضلال به لفظ شیطان میباشد. يك مقایسه اجمالی در نسبت استعمال واژه‌های ابلیس و شیطان در قرآن این معنی را آشکارتر نشان می‌دهد: ابلیس که بزرگترین مظهر شر<sup>۳</sup> و ابوالشیاطین و دشمن و ملعون خداست فقط یازده بار ذکر شده و حال آن که لفظ شیطان اعم<sup>۴</sup> از مفرد و جمع هشتاد و هفت بار به کار رفته است.<sup>۵</sup>

چنانکه گفتیم لفظ ابلیس یازده بار به طور صریح در قرآن به کار رفته است. در این آیات - به جز دو آیه که یکی مربوط به کیفر دیدن جنود ابلیس در روز رستاخیز و دیگری مربوط به تذکر ضلالت اهل سبأ به وسیله ابلیس است - از سرپیچی ابلیس از فرمان خدا در باب سجده به آدم و رانده شدن او از بهشت و آسمانها و اعتراض و حجّت آوردن وی و درخواست مهلت برای گمراه ساختن آدمیان سخن رفته است. اما واژه شیطان هشتاد و هفت بار ضمن آیات قرآن ذکر شده است. در این آیات از فریفتاری و بدکرداری شیاطین سخن رفته و لزوم اجتناب از وسوس آنها تأکید شده است.

۱- کشف الاسرار، ج ۲، ص ۱۰۰.

۲- المرشد، واژه‌های ابلیس و شیطان (جمع و مفرد).

واژه شیطان در قرآن روی هم رفته در مفاهیم زیر به کار رفته است:

- ۱- مترادف ابلیس .
- ۲- فرزندان و سپاهیان ابلیس .
- ۳- ارواح خبیثه اعم<sup>۱</sup> از شیاطین جن<sup>۲</sup> و انس و مرئی و نامرئی مانند شیاطینی که به وسوسه انسان و اضلال او در کارند یا دیوانی که در خدمت حضرت سلیمان بودند و یا آدمیانی که به گمراه کردن دیگران دست می یازند .
- ۴- رؤسا و اکابر مخالفان قرآن و اسلام .

### ب - ابلیس و شیاطین در سایر مدارک

#### ابلیس و سرگذشت او

##### ۱- نام و نشان

اسم - اسم او پیش از معصیت « عزازیل<sup>۱</sup> » بود. چون معصیت کرد خدای تعالی او را براند و لعنت کرد و نامش را بگردانید و « ابلیس<sup>۲</sup> » نام کرد<sup>۳</sup>.

و گفته اند نام او به عربی « حارث<sup>۴</sup> » بود.

کنیه - کنیه وی پیش از معصیت « ابوکردوس<sup>۵</sup> » بود و پس از معصیت

۱- عبری آن Azazal است. نك . دایرة المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۵۳۸.

۲- درباره واژه ابلیس، نك. همین نشریه، سال ۱۸، شماره ۳، ص ۴۳۵

به بعد .

۳- كشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۴۵ و تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۸۸ و ج ۳،

ص ۴۲۹ .

۴- تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۸۸ .

۵- كشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۴۵ .

به نام یکی از فرزندان<sup>۱</sup> به « ابومرّة » بدل شد<sup>۲</sup>.

## ۲- آفرینش

زمان تولد - از زمان آفرینش ابلیس آگاهی نداریم. همین قدر معلوم است که او هزاران سال پیش از خلقت آدم وجود داشته و در آسمانها به نیایش خدا می پرداخته است.

اصل و منشأ - هم در اصل و هم در منشأ ابلیس اختلاف است: گروهی او را فرشته و آسمانی میدانند و گروهی دیگر جن<sup>۳</sup> می خوانند و زمینی. گروهی نیز نظری بینا بین دارند.

« آنان که گفتند فرشته بود خلاف کردند: بعضی گفتند سلطان آسمان دنیا بود و سلطان زمین و بعضی دیگر گفتند مابین السماء والارض در حکم او بود. و بعضی دیگر گفتند خازنی بود از خازنان بهشت و نام او حارث بود<sup>۴</sup>. در ترجمه تفسیر طبری آمده است که در زمانی که خداوند آدم را از گیل بیافرید و هنوز اندر آن جان نبود « بدان وقت این جهان همه ابلیس داشت. اما سبب به زمین آمدن آن بود که خداوند عز و جل<sup>۵</sup> او را يك چند خازن بهشت کرده بود. پس او را مهتر بر فریشتگان آسمان و بهر آسمانی خدای عز و جل<sup>۶</sup> را سجده کرده بود هزار سال. پس خدای عز و جل<sup>۷</sup> گروهی فریشتگان را بیافرید از آتش و ایشان را جان<sup>۸</sup> نام کرد

۱- ثعالی را عقیده بر آن است که « ابومرّة » کنیه « شیخ نجدی » است نه ابلیس و چون ابلیس به نام شیخ نجدی بر قبیلۀ قریش ظاهر شد و آنان را برای کشتن پیامبر اکرم اغرا کرد از این رو ابلیس را نیز ابومرّة می خوانند (ثمار القلوب، ص ۱۹۶).

۲- تفسیر ابوالفتوح، ج ۳، ص ۴۳۰.

۳- همان کتاب، ج ۱، ص ۸۸.

و این جهان ایشان را داد. پس آن جان بدین جهان اندر عاصی شدند  
اندر خدای عز و جل<sup>۱</sup>.

پس خدای تعالی بفرمود مرا ابلیس را که: برو با این فریشتگان  
که در آسمانند به زمین روید و آن جان را از پشت زمین برانید. ابلیس  
با آن فریشتگان به زمین آمد و مر آن جان را از پشت زمین براند.  
ابلیس با آن فریشتگان به زمین آمد و در زمین همی بودند<sup>۱</sup>.  
گروهی که او را جن دانند گویند: ابلیس از آن جنیان بود که  
در زمین فساد کردند. خدای تعالی فرشتگان را بفرستاد تا ایشان را هلاک  
کردند و برانند و ابلیس را گرفتند و به آسمان بردند و هرگز وی از  
فریشتگان نبود<sup>۲</sup>.

قزوینی نیز روایت کند که «از جمله اسیران جن یکی عزازیل  
بود. در آن زمان کودک بود و با ملایکه پرورده شد و امر بر آن بماند تا  
زمانی دراز تا آن گاه که میان او و آدم برفت آنچه برفت<sup>۳</sup>».

و نیز گویند: «ابلیس اصل جن است و پدر ایشان همچنان که  
آدم اصل انس است و پدر ایشان<sup>۴</sup>». «و این جن نامی است که هم بر  
فریشتگان افتد هم بر جان و هم بر شیاطین لاجتئانهم جمیعاً عن اعین  
الناظرین. پس این جن که نسبت ابلیس به ایشان است شیاطین اند و  
ابلیس پدر ایشان و اصل ایشان است<sup>۵</sup>».

۱- ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۶-۴۵.

۲- کشف الاسرار، ج ۵، ص ۷۰۳ و تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۸۸.

۳- ترجمه عجایب المخلوقات، باب العشرين فی الحيوان من الجن.

۴- کشف الاسرار، ج ۵، ص ۷۰۳، نیز، ج ۱، ص ۱۴۴ و تفسیر ابوالفتوح،

ج ۱، ص ۸۸ و ج ۳، ص ۲۳۹ و ج ۵، ص ۲۰۷.

۵- کشف الاسرار، ج ۵، ص ۷۰۳.

گروهی که نظری بینابین دارند به قول ابن عباس استناد جویند که گفت: « قومی فریشتگانند که ایشان را جن گویند از نارالسموم آفریده‌اند ایشان را و دیگر فریشتگان را از نور پاك آفریده‌اند. ابلیس از آن قوم است که ایشان را از نارالسموم آفریده‌اند »<sup>۱</sup>.

### ۳- ابلیس پارسا

ابلیس پیش از معصیت پارسایی کهن سال بود که به هر آسمانی خدای را هزار سال سجده بود<sup>۲</sup>. و يك چند خازنی بود از خازنان بهشت<sup>۳</sup>. و چنان که پیشتر گذشت به قول برخی سلطان آسمان دنیا بود و سلطان زمین و یا مابین السماء والارض در حکم او بود. و بنا به قولی دیگر، دشمنان خدا را از روی زمین براند.

### ۴- ابلیس منافق

ابلیس اگرچه سالیان دراز خدای را سجده کرده بود و بزرگترین و کهن‌سال‌ترین عابد محسوب می‌شد ولی عبادت او به نفاق بود<sup>۴</sup>. و او «همیشه کافر بود و منافق و آن عبادت که می‌کرد بوجه نفاق می‌کرد و فرشتگان از او نمی‌دانستند تا خدای تعالی امتحان به سجده آدم سبب کشف سر<sup>۵</sup> او کرد تا فرشتگان را معلوم شد که منافق بوده است»<sup>۵</sup>.

۱- کشف الاسرار، ج ۵، ص ۷۰۳؛ نیز تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۸۸ و ج ۳، ص ۲۳۹ و ج ۵، ص ۲۰۷.

۲- ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۴۵ و تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۸۷.

۳- تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۸۸.

۴- همان کتاب، ج ۱، ص ۸۷.

۵- همان کتاب، ج ۱، ص ۸۹.

## ۵- ابلیس و آدم

برخورد نخستین - «چون گیل آدم در میان مکّه و طایف افکنده بود ابلیس باجماعتی از فرشتگان بر او گذر کرد. گفت: خدای تعالی خلقی خواهد آفرید اگر چنان باشد که او را بر ما فضل نهد و فرماید که فرمان او بیریید شما چه کنید؟ گفتند: ما سمیع و مطیع باشیم فرمان او را. او در دل گرفت که طاعت ندارد آدم را و در دل گرفت که اگر مرا بر او مسلط کند هلاکش کنم و اگر او را بر من مسلط کند در او عصیان کنم»<sup>۱</sup>. بدین ترتیب دشمنی میان ابلیس و آدم در برخورد نخستین تکوین یافت.

خلافت آدم - چون آفرینش آدم به پایان آمد «خدای تعالی خواست تا فضل آدم به فرشتگان نماید. بفرمود تا منبری در آسمان هفتم نهادند و بر بالای آن کرسی قدس بنهادند و فرشتگان را حاضر کرد و آدم را فرمود تا بر آن منبر شد و بر سیل امتحان فرشتگان را گفت: انبئونی باسماء هؤلاء، سالهاء دراز است تا شما این چیزها می بینید مرا خبر دهی به نام این چیزها اگر دانی. ایشان به عجز و قصور اقرار دادند: لا علم لنا، ما را علمی نیست جز آن که تو آموختی ما را از تسبیح. خدای تعالی گفت که شما نمی دانی از او پرسی تا شما را خبر دهد. ایشان درخواستند. خدای تعالی گفت: انبئهم باسمائهم، خبر ده ایشان را به نامهای ایشان. آدم علیه السلام ایشان را خبر داد به نامهای ایشان و نامهای چیزها»<sup>۲</sup>.

۱- تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۸۶.

۲- همان کتاب، ج ۱، ص ۸۵.

فرمان خدا و نافرمانی ابلیس - آنگاه « خدای تعالی گفت: استحقاق آدم خلافت را معلوم شد شما را که فرشتگانید؟ گفتند: آری ای خدای ما. گفت: سجده کنید او را سجده تعظیم و توقیر. همه فرشتگان سجده کردند و ابلیس در میان ایشان بود او سجده نکرد»<sup>۱</sup>.

مجادله ابلیس با خدا - چون ابلیس از سجده آدم سر باز زد « خدای تعالی گفت: چرا سجده نکردی او را؟ گفت: برای آن که من از او بهترم. گفت: چرا بهتری؟ گفت: آن که تو مرا از آتش آفریدی و او را از خاک»<sup>۲</sup>.  
 رانده شدن ابلیس و نفرین خدا بر او - چون ابلیس بدان گونه به فرمان خدا گردن نهاده و به مجادله ایستاد و حجت آورد خدا فرمود: « بیرون رو از اینجا که تو رانده‌ای. و بر تو باد لعنت تا روز رستخیز. پس خدای عز و جل او را براند و به لعنت کرد»<sup>۳</sup>.

حاجت خواستن ابلیس و روا شدن آن - ابلیس به هر آسمانی خدای را سجده کرده بود چندین هزار سال. گفت: یارب تو گفتی که من بر هیچ خلق ستم نکنم و من چندین هزار سال خدمت کرده‌ام حاجت من نیز بر آدم و فرزندان او روا کن. خدای گفت: حاجت بخواه. حاجت خواست و گفت: یارب مرا زندگانی ده تا آن وقت که خلق را برانگیزی. چنان که گفت حکایت از ابلیس: رب فانظرنی الی یوم یبعثون. یوم یبعثون آن روز باشد که خلق را برانگیزد و بهشتی و دوزخی پدیدار آید و مرگ را بیارند بر مثال نرمیشی و بمیرانند و چون بمرده باشد هرگز هیچ خلق را نباید مردن و نمیرند. پس ابلیس خواست که تا آن روز زنده

۱ و ۲ - تفسیر ابوالفتح، ج ۱، ص ۸۵.

۳ - همان کتاب، ج ۱، ص ۴۸.



باشد که مرگ را بمیرانند تا دوزخ واجب نشود بر او، و خدای عز و جل<sup>۱</sup> اندیشه ابلیس دانست ... پس گفت: یا ملعون آنچه تو اندیشه کرده‌ای نباشد. و من خلق را تا روز برانگیختن زندگانی ندهم پس خدای عز و جل<sup>۲</sup> مر ابلیس را گفت: تو را زندگانی دادم تا وقت معلوم. و وقت معلوم آن روز باشد که خالق همه را بمیراند. گفت تو را تا آن روز زندگانی دهم.

پس چون ابلیس دانست که خدای عز و جل<sup>۳</sup> اندیشه او دانسته است گفت: یا رب اکنون چون مرا از درگاه خویش براندی از بهر آدم مرا بروی و فرزندان وی مسلط گردان تا فرزندان او را گمراه همی کنم و با خود به دوزخ برم و بدان سو گند خورد<sup>۴</sup>.

پس خدای تعالی ابلیس را گفت: «این راهی است که بیان آن و حجت آن بر من است که روشن کنم تا مکلفان در آن گمراه نشوند. آن‌که گفت بندگان من تو را برایشان دستی و فرمانی نباشد و قوتی چه ایشان به عصمت من معصوم باشند ... الا آنان که پیرو تو باشند از غاویان و نادانان ... دوزخ موعده ایشان است جمله<sup>۵</sup>».

دومین برخورد یا نخستین وسوسه - پس از رانده شدن ابلیس از بهشت خدا با آدم گفت: «یا آدم بدان که من ابلیس را از بهر تو براندم و به لعنت کردم و ابلیس دشمن توست و آن جفت تو حوا<sup>۶</sup>. هشیار باشید که شما را نفریباند و از بهشت بیرون او گند که آن‌گاه شما بیچاره مانید<sup>۷</sup>».

۱- ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۴۹.

۲- تفسیر ابوالفتوح، ج ۳، ص ۲۴۱.

۳- ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۵۱.

اما ابلیس عابد صد هزاران ساله که از آدم شکست خورد و مظهر نافرمانی و مطرود ابدی آفریدگار گردید از این شکست متنبّه نشد بلکه در خصومت و عناد پا بر جای تر گشت و برای پیکاری عظیم دامن به کمر زد. پیکاری که تا دامن قیامت دوام خواهد داشت. این کشمکش نخست میان ابلیس مغلوب و آدم غالب در گرفت که داستان این ستیز و نتیجه آن نماینده کامل رابطه ابلیس با بشر و وسوسه و اغوای بی پایان اوست. جایی که آدم ابوالبشر با آن همه عظمت و جلال از گزند وسوسه ابلیس رهایی نیافت معلوم است که فرزندان وی تا چه حدّ سخره اغوای او خواهند بود.

نخستین هدف تیر وسوسه ابلیس آدم بود. او می خواست که از آدم انتقام بکشد. لاجرم « به حیلۀ کار آدم در ایستاد تا مگر او را از بهشت بیرون کند. هر چه کرد به هیچ حیلۀ به بهشت اندر نتوانست شدن از بیم رضوانان که خازنان بهشت بودند. و رضوانان دانستند که خدای تعالی او را از بهشت برانده است ». اما بالاخره او آدم را بفریفت و از بهشت بیرون آورد.

« خلاف کردند در آنکه ابلیس چگونه به آدم رسید. قولی آن است که آدم هر وقت از بهشت بیرون آمدی و ابلیس ممنوع نبود از آن که با وی سخن گفتی از بیرون بهشت. و بعضی دگر گفتند آدم علیه السلام بر غرف بهشت آمدی و ابلیس از دور اشاره کرد به ایشان که غرض را ایشان بشناختند. و قولی دیگر آن است که در دهن مار شد و مار از جمله فرشتگان بود و پرها و پایها داشت و از جمله خازنان بهشت بود و با ابلیس دوستی داشت ابلیس از او درخواست که مرا به آدم رسان. او

ابلیس را در دهن خود پنهان کرد و در بهشت برد. ابلیس بیامد و برابر ایشان بایستاد و گریستن گرفت. ایشان آواز بشناختند گفتند: چرامیگری؟ گفت: بر شما که خواهی مردن و این نعمت بر شما زوال خواهد آمدن. گفتند: چرا؟ گفت: زیرا که از درخت خلد و جاودانی نمی‌خورید و ایشان را اشاره کرد به آن درخت. گفتند: ما از این نخوریم که ما را منع کردند. سوگند خورد که این درخت نه آن است و من شما را نصیحت می‌کنم»<sup>۲</sup>.

و قولی دیگر آن است که ایشان را ندید و به ایشان نرسید پیغام داد به ایشان بردست بعض خزنه بهشت ... و قولی دیگر آن است که ایشان را خمر داد تا مست شدند در مستی تناول کردند»<sup>۳</sup>.

بدین ترتیب نخستین وسوسه ابلیس علیه آدم به نتیجه رسید. همین که «ایشان از آن درخت بخوردند بادی در آمد و تاج از سر ایشان بکند و ایشان برهنه ماندند و مکشوف العورة. آدم در بهشت بر مید مویش به درختی پیچیده شد»<sup>۴</sup>. خدای تعالی گفت: یا آدم افراراً منی؟ از من می‌گریزی. گفت: لا بل حیاة منک، نه بار خدایا بل شرم می‌دارم از تو. خدای تعالی گفت: پس چرا خوردی از این درخت؟ گفت: بار خدایا

۱- در ترجمه تفسیر طبری (ج ۱، ص ۵۲) چنین آمده است: «... و مار او را بنهان رضوان در بهشت برد و آنجا بنشاند. و چشم ابلیس بر طوس افتاد. ابلیس از آن طوس بهرسید که: آن درخت کدام است که خدای عز و جل آدم را گفت از آن مخور؟ طوس آن درخت گندم او را بنمود و گفت: این است.»  
۲ و ۳- تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۹۳.

۴- در ترجمه تفسیر طبری (ج ۱، ص ۵۳) چنین آمده است: «... پس از آن درختهای بهشت سر فرو آوردند و موهای این چهار تن (آدم-حواء-ابلیس-مار) به شاخه‌های برپیچیدند».

ندانستم کسی باشد که به نام تو سوگند به دروغ خورد. خدای تعالی گفت: اهبطوا، از اینجا به زیر شوی و بر مار خشم گرفت و او را پرها و پایها بستند...»<sup>۱</sup>.

رانده شدن آدم و حوا و ابلیس و مار از آسمانها - پس از آن که آدم و حوا به فریب ابلیس از آن درخت بخوردند به فرمان خدا هر چهار را از بهشت بیرون راندند و در آسمانها رها کردند پس همه به زمین فرود آمدند: «آدم به کوه سرندیب در زمین هند فرود آمد... و حوا به جدّه فرود آمد و مار به اصفهان و ابلیس به ابله سوی مشرق»<sup>۲</sup>. در ترجمه تفسیر طبری محل فرود آمدن آنان چنین ذکر شده است: «مرآدم را به هندوستان انداختند به سرکوه سرندیب... و مر حوا را به جدّه انداخت... و ابلیس را به سمنان انداخت به حدودری. و مار را به اصفهان انداخت. و طاوس را به میسان افکندند جاییست از غیضه دمشق»<sup>۳</sup>.

### ۶- ابلیس در روی زمین

وطن ابلیس - چنان که گفتیم ابلیس پس از اغوای آدم در خوردن از درخت ممنوع از آسمانها نیز رانده شد و به زمین فرود آمد و محل فرود آمدن او ابله یا سمنان بود. اما محل اقامت و وطن او را چنین نوشته اند: «اکنون وطن ابلیس در جزایر است و عرش او بر بحر است و سلطان و عظمت او آنجا روان است»<sup>۴</sup>.

۱- تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۹۳.

۲- کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۵۱.

۳- ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۵۳.

۴- کشف الاسرار، ج ۳، ص ۵۶۷.

ظاهر شدن ابلیس - در این که ابلیس خود را بر آدمیان ظاهر تواند ساخت اختلاف است: شیخ ابوالفتوح رازی گوید: « اما اظهار دیو خود را ابوعلی روا می‌دارد که دیو خود را بر ما ظاهر تواند کردن و به جز او کسی روا ندارد که دیو خود را ظاهر کند<sup>۱</sup>. در کشف الاسرار چنین آمده است: « کس وی را در زمین نبیند مگر به صورت پیری شکسته بر وی جامه‌یی کهنه بر هیأت دزدان ترسان و لرزان<sup>۲</sup>. اما مجلسی معتقد است که شیاطین بر انسان ظاهر می‌شوند و حتی به اشکال مختلف درمی‌آیند منتها این تغییر شکل به حسب لزوم مطابق مشیت خداوند انجام می‌گیرد: « لا خلاف بین الامامیه بل بین المسلمین فی ان الجن والشیاطین اجسام لطیفه یرون فی بعض الاعیان و لایرون فی بعضها ولهم حرکات سریعة و قدرة علی اعمال قویة و یجرون فی اجساد بنی آدم مجری الدم و قد یشکلهم الله بحسب المصالح به اشکال مختلفة و صور متنوعة<sup>۳</sup>. »

و این حدیث نبوی: « من رآنی فقد رآنی فان الشیطان لایتشبهُ بی<sup>۴</sup>. » و همچنین این خبر مستفاد از حدیث مزبور: « ان الشیطان لایتمکن ان یتمثل بصورة الانبیاء<sup>۵</sup> مؤید ظاهر شدن شیاطین بر آدمیان است.

این نکته نیز قابل ذکر است که در بسیاری از داستانها که مبتنی بر احادیث است از ظاهر شدن ابلیس بر انبیا و ایمه و گفت و گوی آنان سخن رفته است.

۱- تفسیر ابوالفتوح، ج ۵، ص ۲۹۵.

۲- کشف الاسرار، ج ۳، ص ۵۶۷.

۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹-۶۹۸.

۴ و ۵- همان کتاب، ج ۱، ص ۶۹۹.

## ۷- خانواده ابلیس

**نکاح و توالد** - به گواهی صریح قرآن مجید (سوره مریم آیه ۵۱) در این که ابلیس را فرزندان است جای گفتگو نیست. اما در طرز توالد و تناسل آنها اختلاف است: برخی گویند که ابلیس طعام و شراب خورد و نکاح کند<sup>۱</sup> و «ایشان را توالد باشد چنان که بنی آدم را»<sup>۲</sup>. در مجمع-البحرین (ماده ش ظی) چنین آمده است: «فی الخبر ان الله لما اراد ان یخلق لابلیس نسلا و زوجة القی علیه الغضب فطارت منه شظیة نار فخلق منها امرأته». اما برخی دیگر بر آنند که ابلیس را زن نیست و به تبعیت وی فرزندان او را نیز زن نخواهد بود و توالد آنان همچون مرغان با تخم گذاشتن و جوجه درآوردن به حاصل آید. این روایت منقول از حضرت صادق ناظر به همین معنی است: «پدران اصل سه تا بودند: آدم که مؤمن از او به هم رسید و جان که کافر از او متولد شد و شیطان (ابلیس) که در میان اولاد او نتایج نمی باشد، تخم می گذارند، جوجه برمی آورند و فرزندان همه نرند و ماده در میان ایشان نمی باشد»<sup>۳</sup>.

ولی چنان که خواهیم دید برای ابلیس دخترانی به نام و نشان و باوظیفه‌ی خاص یاد کرده‌اند. اما اشکال توالد بدون جنس مؤنث را این چنین حل کرده‌اند: «فی فخذ الیمنی ... و فی الیسری ... فهو ینکح هذا بهذا فیخرج له کلّ یومٍ عشر بیضات»<sup>۴</sup>.

فرزندان ابلیس - بیشتر گفتیم که ابلیس پدر شیاطین است یعنی

- ۱- تفسیر ابو الفتوح، ج ۱، ص ۱۸.
- ۲- همان کتاب، ج ۱، ص ۴۳۰.
- ۳- حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۵.
- ۴- سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹.

ارواح خبیثه همه فرزندان او به شمار می آیند . اما در میان این همه فرزندان بی شمار<sup>۱</sup> چند تن را فرزند خاص<sup>۲</sup> ابلیس شمرده اند که هر يك را از آنان نامی معین و وظیفه‌ی خاص<sup>۳</sup> مقرر است . بنابراین ابلیس را دوگونه فرزند باید قایل شد : خاص<sup>۴</sup> و عام<sup>۵</sup> .

الف) فرزندان خاص ابلیس - آن گروه از شیاطین که خبیثتر و مضرتر از دیگرانند و از یاران طراز اول ابلیس محسوب می شوند « فرزندان خاص<sup>۶</sup> ابلیس » می باشند و شماره این فرزندان را پنج یاد کرده اند ولی پس از استخراج از مدارك مختلف عدد آنان به پانزده می رسد .

پیش از شروع به ذکر نامها و وظایف فرزندان خاص<sup>۷</sup> ابلیس ناگزیر از توضیح است که : نخست ، با همه استقصایی که رفت ضبط کاملاً شایسته اعتماد این نامها مقدور شد . دودیکر ، در ضبط این نامها از شیخ ابوالفتوح رازی تبعیت کرد و اختلافات سایر مآخذ را در حاشیه متذکر شد مگر در يك مورد که ضبط شیخ با کلیه مآخذ اختلاف داشت . همچنین نام چند فرزند را که در تفسیر ابوالفتوح نیامده بود از مآخذ دیگر نقل کرد . اینك نامها و وظایف ویژه هر يك از فرزندان خاص<sup>۸</sup> ابلیس را به ترتیب الفبایی یاد می کند :

پسران :

۱- **اعور<sup>۹</sup>** و او صاحب ابواب زناست ، زنا در چشم مردم بیاراید<sup>۱۰</sup> .

۱- در این باره گفت و گو خواهد شد .

۲- در ذکر نامهای فرزندان خاص ابلیس و وظایف آنان از مآخذ زیر استفاده شد : تفسیر ابوالفتوح ، ج ۳ ، ۳۰-۴۲۹ ؛ کشف الاسرار ، ج ۵ ، ص ۷۰۳ ؛ سفینه البحار ، ج ۱ ، ص ۱۰۰-۹۹ ؛ تلبیس ابلیس ، ص ۳-۳۲ ؛ ترجمه عجائب المخلوقات ، باب العشرين فی الحيوان من الجن ؛ حیوة القلوب ، ج ۱ ، ص ۳۷۷ ؛ لسان العرب ، ص ۳۷۸ .

۳- ترجمه عجائب المخلوقات « اغور » ضبط کرده است .

۴- در کشف الاسرار صاحب ابواب ربا آمده است .

- ۲- ثبر<sup>۱</sup> و او صاحب مصایب است بهویل و ثبور و شق<sup>۲</sup> و نفور و امثال آن فرماید .
- ۳- داسما<sup>۳</sup> و او آن است که چون کسی در خانه شود و سلام نکند و نام خدای نبرد با او داخل شود و میان مرد و اهلش شر<sup>۴</sup> انگیزد و چون طعام خورد و نام خدای نبرد با او طعام خورد .
- ۴- رامبر<sup>۵</sup> و او صاحب افسون است .
- ۵- زنبود<sup>۶</sup> و او صاحب اسواق است، بهر بازار رایتی دارد، مردم بازار را برفته و فساد حمل کند .
- ۶- لاقیس و او صاحب طاعت و نماز است، بنی آدم را از طهارت و نماز باز دارد . یار و همکار دایم او «ولهان» است .
- ۷- مبسوط<sup>۷</sup> و او صاحب اخبار است . خبرهای دروغ در میان مردمان افکنده که آنها را اصلی نبود .
- ۸- مُرّة و او آن است که ابلیس را بدو کنیت کنند و ابو مُرّة خوانند<sup>۸</sup> . در مآخذ یاد شده وظیفه‌ی خاص برای او ذکر نکرده‌اند .

- ۱- مطابق ضبط تلبیس ابلیس است. در تفسیر ابوالفتوح نیامده و در کشف الاسرار «تیر» و در سفینه البحار «بتر» و در ترجمه عجائب المخلوقات «نر» آمده است.
- ۲- این نام در سفینه البحار یاد نشده و در بقیه مآخذ «داسم» آمده است.
- ۳- این شیطان با وظیفه خاص خود فقط در ترجمه عجائب المخلوقات یاد شده و در سایر مآخذ ذکر نگردیده است .
- ۴- این نام در سفینه البحار «زکتبور» ، در کشف الاسرار «زنبون» و در تلبیس ابلیس «زکتبور» ضبط شده است .
- ۵- نام این شیطان در سفینه البحار نیامده و در کشف الاسرار و تلبیس ابلیس «مسوط» و در ترجمه عجائب المخلوقات «سبوط» ضبط شده است .
- ۶- نک . حاشیه ۱ صفحه ۵۴ .



۹- مطرش این نام فقط در سفینه البحار ذکر شده و وظیفه او همان است که «مبسوط» بعهده دارد .

۱۰- وهان<sup>۱</sup> او یار و مددکار « لاقیس » است . همراه یکدیگر مردم را از طاعت و نماز باز دارند .

۱۱- هفاف او او صاحب صحراهاست .

دختران :

۱۲- بیدخ<sup>۲</sup> او تختی بر آب دارد و یاور ساحران است . نام این دختر مخفف «بیدخت» نام فارسی زهره است. زهره نام زنی بود زیباروی که هاروت و ماروت را بفریفت و با یاد گرفتن اسم اعظم از آنان به آسمان بالا رفت ولی خداوند او را مسخ کرد و به صورت ستاره یی سرخ رنگ در آورد<sup>۳</sup>.

۱۳- دلهاث<sup>۴</sup> اول بار او مساحقه را به زنان اصحاب رس<sup>۵</sup> یاد داد .

۱۴- شیسار<sup>۴</sup> نام دختر دیگر ابلیس است که باخواهر خود «دلهاث» از يك تخم بیرون آمده اند .

۱۵- لبینی نام دختر دیگر ابلیس است و ابلیس را به جهت او «ابولبینی» نیز می گویند<sup>۵</sup>.

۱- این شیطان در سفینه البحار به تبعیت از بحار الانوار «ولها» ضبط شده و در تلبیس ابلیس و ترجمه عجائب المخلوقات اصلاً نیامده است .

۲- نام این دختر با وظیفه خاص او فقط در الفهرست ابن الندیم (ص ۴۴۶) دیده شد .

۳- حیوة القلوب، ج ۱، ص ۵۰۲ .

۴- نام این دو دختر فقط در حیوة القلوب دیده شد .

۵- لسان العرب، ماده ل ب ن .

ب) فرزندان عام ابلیس - شماره فرزندان عام ابلیس از حد احصا بیرون است. چه از مدارك موجود برمی آید که با هر يك تن آدمی که در وجود می آید شیطانی نیز زاده می شود: « قال الله تعالى لا بلیس : انئی لا اخلق لأدم ذریة الا ذرأت لك مثلها فلیس من ولد آدم احد الا له شیطان لقد قرن به <sup>۱</sup> . و نیز « ابن زید گفت: آدم ابوالبشر است و ابلیس ابوالجن است و هیچ آدمی نیست والا با او یکی ست از فرزندان ابلیس که او را اغوا و اغرامی کند <sup>۲</sup> . پس با در نظر گرفتن این که ابلیس و فرزندان او تا روز رستاخیز نخواهند مرد: « ... و ابلیس ابوالشیاطین وهم لایموتون الا مع ابیهم <sup>۳</sup> . باید گفت که آسمانها و زمین پر از فرزندان ابلیس یعنی شیاطین است .

### ۸- لشکر ابلیس

در قرآن مجید از «جنود ابلیس» (سوره الشعراء، آیه ۹۵)، «حزب الشیطان» (سوره المجادلة، آیه ۱۹) یاد شده است. آن چنان که از تفاسیر برمی آید ابلیس را لشکری ست که از چند گروه تشکیل یافته است: گروهی فرزندان خود او هستند <sup>۴</sup>. گروهی دیگر «هر سواره و پیاده که در معصیت خدا سعی کند او از لشکر ابلیس باشد. عبدالله عباس و قتاده و مجاهد گفتند: ابلیس را سواران و پیادگانند از جن و انس هر سواره که در معصیت خدا کارزار کند او از لشکر ابلیس باشد» <sup>۵</sup>.

۱- کشف الاسرار، ج ۵، ص ۴-۷۰۳، نیز، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲- تفسیر ابوالفتوح، ج ۳، ص ۳۰-۴۲۹.

۳- کشف الاسرار، ج ۵، ص ۳۰۷.

۴- همان کتاب، ج ۵، ص ۴۶۲.

۵- تفسیر ابوالفتوح، ج ۳، ص ۳۶۶.

« ابوالحمزة الثمالی گفت: از جنیان بنی الشیطان بودند و ایشان گروهی اند که از ایشان بیشتر نباشد به عدد و عامه لشکر ابلیس از ایشان باشند<sup>۱</sup>.  
 تعلیمات شیاطین - « ابلیس لشکر خود را که فرزندان وی اند دو گروه کرد: گروهی به انس فرستاد و گروهی به جن<sup>۲</sup> و هر دو دشمنان رسول خدا ص و دشمنان دوستان او اند و آن گه هر زمان بر یکدیگر رسند شیطان که بر انس مسلط کرده با آن شیطان گوید که بر جن مسلط کرده: من صاحب خود را بپراه کردم به فلان کار و فلان معصیت که بروی آراستم تو نیز همچنین کن و شیطان الجن با شیطان الانس همین سخن گوید به ابتدا چون بروی رسد این است که الله گفت: یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً<sup>۲</sup>».

### ۹- ابلیس و فعالیت شیاطین

ابلیس از آنجایی که پدر و رئیس شیاطین است همه اعمال آنان را زیر نظر دارد و پیوسته به کوششهای آنها در ایجاد فتنه و شر و گمراه کردن و فریب دادن آدمیان رسیدگی می کند و هر کدام را که بیشتر از دیگران در راه اجرای مقاصد او سعی کرده باشد مقرب می گرداند -  
 « در اخبار آمده است که روز آدینه تختی از برای ابلیس بزنند در کنار دریا و ابلیس بر آن تخت بنشیند و کسانی که فرستاده باشد به هر جا نزد او جمع شوند و هر که از ایشان خبیثتر بود در مجلس به او نزدیکتر باشد و ایشان گویند ما چنین و چنان کردیم . آن گاه یکی در آید و گوید: رها نکردم تا میان فلان و اهلش جدایی افکندم . ابلیس گوید: راست است

۱- تفسیر ابوالفتوح، ج ۳، ص ۴۰۹ .

۲- کشف الاسرار، ج ۳، ص ۴۶۲ .

و او را از نزدیکان و مقربان خود گرداند»<sup>۱</sup>.

### ۱۰- فرجام کار ابلیس و شیاطین

چنان که گفتیم ابلیس به یاری فرزندان و سپاهیان خود تا وقت معلوم در ایجاد فساد و تباهی و گمراه ساختن فرزندان آدم در تکاپو خواهد بود و چون وقت معلوم فرا رسد با جمله فرزندان خود خواهد مرد و «وقت معلوم روزی است که در او صور می‌دمند پس شیطان می‌میرد میان دمیدن اول و دوم»<sup>۲</sup>.

پس از آن که باز همه را برانگیزند و به حساب برسند ابلیس و همه شیاطین را به دوزخ ببرند مگر شیطان حضرت پیغامبر ص که به دست آن حضرت اسلام آورد<sup>۳</sup> و نام این شیطان مسلمان را «هم‌بن‌هیم‌بن لاقیس بن ابلیس» گفته‌اند.<sup>۴</sup>

«چون اهل دوزخ در دوزخ گرفتار شوند منبری از آتش در دوزخ بنهند ابلیس بر آن منبر شود و کافران و اهل دوزخ در زیر منبر او بنشینند و او را ملامت کردن گیرند در آن اضلال و اغوا که او کرده باشد. او گوید: ان الله وعدکم، خدای شما را وعده داد وعده و نوید حق تعالی درست و من نیز شما را وعده دادم و آن وعده خلاف کردم و مرا بر شما دستی و سلطانی و حجّتی نبود بیش از آن که شما را دعوت کردم و مرا

۱- ترجمه عجائب المخلوقات . باب العشرین فی الحيوان من الجن .

۲- حیوة القلوب، ج ۱، ص ۳۴ .

۳- کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۴۴ .

۴- ریاض الجنه، ص ۲۴۲ .

اجابت کردید، فلا تلو مونی، مرا ملامت مکنید خود را ملامت کنید. من به فریاد شما نرسم و شما نیز به فریاد من نرسید چه هر يك از ما به جرم خود گرفتاریم من به دعوت و شما به اجابت»<sup>۱</sup>.

بدین ترتیب دوران ابلیس و فتنه و فساد او به سر آید.

### مآخذ

- ۱- الفهرست ، ابن الندیم ، قاهره ، مطبعة الاستقامة .
- ۲- المرشد الى آیات القرآن الکریم و کلماته ، محمد فارس برکات، دمشق ۱۳۷۷ هـ . ق .
- ۳- ترجمه تفسیر طبری ، فراهم آمده در زمان سلطنت منصور بن نوح سامانی ، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی ، مجلد اول ، تهران ۱۳۳۹ هـ . ش .
- ۴- ترجمه عجائب المخلوقات . زکریاء بن محمد بن محمود القزوینی ، به اهتمام نصرالله تفرشی ، چاپ سنگی ۱۲۶۴ .
- ۵- تفسیر ابوالفتوح . شیخ ابوالفتوح رازی ، در پنج مجلد، چاپ قدیم، تهران ۱۳۲۳ هـ . ق . تا ۱۳۱۵ هـ . ش .
- ۶- قلبیس ابلیس، جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن ابن الجوزی البغدادی، مصر ۱۹۲۸ م .
- ۷- ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب ، ابو منصور عبدالملک بن محمد الشعالی النیسابوری ، قاهره ۱۳۲۶ هـ . ق .
- ۸- حیوة القلوب ، محمد باقر مجلسی ، مجلد اول، تهران ۱۳۷۸ هـ . ق .
- ۹- دائرة المعارف اسلامی  
(*Encyclopédie de l'Islam. Vol 1. Paris 1913*)
- ۱۰- ریاض الجنة، میرزا محمدحسن زنوزی، نسخه خطی از آن مرحوم حاجی محمد نخجوانی که اکنون جزو موقوفات وی در تصرف کتابخانه ملی تبریز است .

۱- تفسیر ابوالفتوح، ج ۳، ص ۲۱۵ .

- ۱۱- سفینه البحار ، الحاج الشيخ عباس القمی، در دو مجلد، نجف ۱۳۵۲ هـ . ق .
- ۱۲- کشف الاسرار ، و عدة الأبرار، ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت ، در ده مجلد ، تهران ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۸ هـ . ش .
- ۱۳- لسان العرب ، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور الافریقی المصری ، مجلد ۱۳ ، دار صادر- دار بیروت ۱۹۵۶ م- ۱۳۷۵ هـ . ق .